

مبانی اندیشه‌های گروه‌های سیاسی اسلامگرا در ایران قبل از انقلاب (قسمت اول)^۱

یحیی فوزی^۲

چکیده: در این مقاله نگارنده تلاش می‌کند تا به بررسی مبانی فکری گروه‌های سیاسی اسلامگرا در فاصله زمانی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷^۳ بپردازد؛ زیرا تبیین مواضع فکری و اختلافات نظری این گروه‌ها، زمینه را برای درک بسیاری از چالش‌های اندیشه‌ای بعد از انقلاب فراهم می‌آورد.

هرچند بسیاری از گروه‌های یاد شده در کلیت اهدافی همچون مبارزه با استبداد، استعمار، ایجاد حکومت اسلامی، تلاش برای استقرار قوانین اسلامی و ... مشترک بودند؛ اما در نگاه عمیق‌تری می‌توان اختلافات فکری مهمی را نیز در دیدگاه‌ها و مبانی اندیشه‌ای آنها مشاهده کرد که با پیروزی انقلاب و قرار گرفتن در محیطی جدید، این اختلافات زمینه بروز پیدا کرد و علت ظهور دیدگاه‌های مختلف در مقاطع تاریخی بعد از انقلاب گردید.

این مقاله در دو قسمت ارائه خواهد شد که در قسمت اول مواضع فکری گروه اسلامگرا شامل فداییان اسلام، حزب ملل اسلامی، هیأت مؤتلفه و روحانیت مبارز مورد بحث قرار می‌گیرد و در قسمت بعدی مواضع فکری نهضت آزادی و گروه‌های سوسیالیست اسلامگرا بویژه سازمان مجاهدین خلق مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

کلیدواژه: گروه‌های سیاسی، اسلامگرا، انقلاب اسلامی، فداییان اسلام، حزب ملل، روحانیت مبارز، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین.

۱. مقاله حاضر در دو قسمت تنظیم شده است که قسمت دوم آن در آینده به چاپ خواهد رسید.

۲. عضو هیأت علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

مقدمه

بسیاری از چالش‌های فکری، بعد از انقلاب اسلامی، ریشه در مبانی اندیشه‌ای گروه‌های سیاسی - اسلامی در دوران قبل از انقلاب داشت و اصولاً شرایط دوران مبارزه در زمان رژیم پهلوی، زمینه را برای طرح عمیق مباحث فکری و اندیشه‌ای فراهم نیاورد. لذا به‌رغم اینکه بسیاری از گروه‌های یادشده در کلیت اهدافی همچون مبارزه با استبداد، استعمار، ایجاد حکومت اسلامی، تلاش برای استقرار قوانین اسلامی و... مشترک بودند اما در نگاه عمیق‌تری می‌توان اختلافات فکری مهمی را نیز در دیدگاه‌ها و مبانی اندیشه‌ای آنها مشاهده کرد که با پیروزی انقلاب و قرار گرفتن در محیطی جدید، این اختلافات زمینه بروز پیدا کرده و علت ظهور دیدگاه‌های مختلفی شده است.

این مقاله در تلاش است تا به بررسی مبانی فکری این گروه‌ها در فاصله زمانی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ بپردازد و با تبیین مواضع فکری و اختلافات نظری آنها، زمینه را برای درک بسیاری از چالش‌های اندیشه‌ای بعد از انقلاب فراهم آورد.

اصولاً گروه‌های مؤثر در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، متأثر از خرده فرهنگ‌های سیاسی مسلط بر ایران معاصر می‌باشند که از تنوع زیادی برخوردار است. علت این تنوع از یکسو گسترش حوزه اجتماعی سیاسی و درگیر شدن روزافزون گروه‌های مختلف اجتماعی در امور سیاسی و از سوی دیگر ورود جریان‌های فکری و ایدئولوژیک جدید و معمولاً خارجی به ایران و تأثیر آن بر این گروه‌ها بوده است. در یک دید کلی می‌توان گفت سه جریان اصلی سیاسی - ایدئولوژیک یعنی «اسلام»، «سوسیالیسم» و «ناسیونالیسم لیبرال» تقریباً در طول دوره معاصر ایران به طور همزمان خودنمایی کرده‌اند که هر یک از آنها نیز در جای خود و بسته به محتوای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گوناگونی که به خود گرفته‌اند، به اشکال متعددی ظاهر شده‌اند. چنانکه هر یک از این سه جریان از لحاظ اجتماعی اقتصادی گاه محتوای محافظه‌کارانه، زمانی اصلاح‌طلبانه و گاهی انقلابی به خود گرفته‌اند و از لحاظ سیاسی نیز گاه گرایش‌های اقتدارگرایانه و زمانی دموکراتیک داشته، از لحاظ شیوه کنش سیاسی نیز گاه در شکل مسالمت‌آمیز و هنگامی به صورت خشونت‌آمیز ظاهر شده‌اند. هر چند هر یک از این جریان‌ها در مقطعی از تاریخ معاصر ایران نقش مهمتری را ایفا

کرده‌اند اما می‌توان رگه‌های اصلی این سه جریان را به صورت خفیف و یا شدید در تمام مقاطع تاریخ کنونی دید.

اسلام به عنوان یک فرهنگ سیاسی و یک مجموعه فرهنگی و اعتقادات معین، تاثیرات خاص خود را در صحنه سیاسی ایران بجا گذاشته است؛ به طوری که در تاریخ معاصر ایران همواره می‌توان جریان اسلامگرایان را به عنوان یک طیف فکری سیاسی مهم تأثیرگذار بر تحولات سیاسی ایران مد نظر قرار داد. اسلامگرایان خود طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند اما همه آنها در پذیرش لزوم تأثیر جهت‌گیریهای سیاسی - اجتماعی از اسلام اشتراک نظر دارند، هر چند در میزان این تأثیرپذیری اختلاف نظر دارند.

نیروهای اسلامگرا را می‌توان بر اساس نوع قرائت خاص از اسلام و مرجع تفسیر اسلام واقعی از دیدگاه آنان و همچنین از نظر روش مبارزه به گروههای مختلفی طبقه‌بندی کرد. در این باره برخی محققان از واژه‌هایی مانند «بنیادگرا»، «سنت‌گرا»، «نوگرا»، «اصول‌گرا» و یا «محافظه‌کار»، «میان‌روه» و «رادیکال» استفاده می‌کنند.

اما به نظر می‌رسد نیروهای سیاسی، فکری اسلامگرا در ایران در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ را نمی‌توان به طور دقیقی در دسته‌بندی‌های فکری یاد شده طبقه‌بندی کرد، زیرا اولویت گروههای مختلف اسلامگرای مخالف رژیم پهلوی عمدتاً مبارزه با استبداد و استعمار بود و شرایط موجود آن روز، مجال پرداختن به امور فکری و شفاف کردن مواضع تئوریک را به آنان نمی‌داد و لذا در جریانهای یاد شده ما شاهد حضور افراد متعددی هستیم که عملکرد و مواضع بعدی آنان از مواضع کلان گروه سیاسی منتسب به آن بسیار دور می‌باشد. اما شرایط مبارزه و عدم پرداختن مبارزان به مباحث تخصصی نظری در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باعث همکاری آنان می‌شد و لذا بعد از انقلاب که نیاز به موضع‌گیری روشنتری در مورد مسائل مختلف شد، ما شاهد انشعاب در گروههای یاد شده و جدا شدن بعضی از اعضا از آنها می‌باشیم.

اما به هر حال با توجه به فضای غالب فکری و موضع‌گیریهای فکری خاص آن گروهها، می‌توان گروههای مبارز موجود را به‌رغم تأکید همه آنها بر اسلام، بر اساس عناوین گروهی و سازمانی

طبقه‌بندی کرد. بر این اساس در ادامه به بررسی گروه‌های مهم اسلامگرا و مبانی فکری آنها می‌پردازیم.

۱- فداییان اسلام

اصولاً بعد از اشغال ایران و سقوط رضاشاه، رهبران و گروه‌های مذهبی نیز فرصت یافتند که آزادانه‌تر به صحنه اجتماعی و سیاسی باز گردند. آنها این امکان را یافتند که شبکه‌های ارتباطی مذهبی را بازسازی کنند و مراسم و شعائر مذهبی نظیر مجالس وعظ و عزاداری مذهبی و... را که در دوران رضا شاه به شدت محدود شده بود، رونق دوباره‌ای بخشند. همچنین آنها فرصت درگیری با جریانهای فکری و اعتقادی مغایر با اعتقادات مذهبی را به دست آوردند. از جمله اولین جریانهای فکری سیاسی مهم که روحانیون و گروه‌های مذهبی در سالهای بعد از اشغال با آن روبه‌رو شدند کسروی و همفکران او بودند. کسروی از جمله روشنفکران صدر مشروطه بود که از همان آغاز، مخالفت خود را با روحانیون آشکار کرده بود. او در دوران سلطنت رضا شاه فرصت و امکان بیشتری برای بیان نظریات خود یافت و کتابهای متعددی در زمینه‌های تاریخ، ادبیات، دین و عرفان و... منتشر کرد که در اکثر آنها عقاید مذهبی موجود را به باد انتقاد و تخطئه گرفت. البته او ماتریالیست نبود و خود را خداپرست می‌دانست و دین را نیز برای هدایت جامعه مفید می‌شمرد، اما بر این باور بود که ادیان موجود بویژه اسلام و از همه بیشتر مذهب شیعه دچار انحراف شده‌اند و با خرافات در آمیخته‌اند. کسروی به زعم خود با کمک هواداران، در تلاش برای پالودن دین از این انحرافات و انطباق آن با خرد بود و این کار خود را نهضت «پاک دینی» قلمداد می‌کرد [کسروی ۱۳۵۶: ۱۴۲-۱۲۰].

رهبران مذهبی نمی‌توانستند در مقابل چنین جریان فکری‌ای بی تفاوت باشند، عقاید کسروی و روشنفکرانی مانند او در مجامع مذهبی و حوزه‌های علوم دینی، روز به روز با شدت بیشتری مطرح می‌شد. در سال ۱۳۲۲ آیت‌الله خمینی در کتابی با عنوان *کشف‌السرار* کوشید به مطالبی که یکی از همفکران کسروی به نام حکمی‌زاده علیه اعتقادات شیعی منتشر کرده بود، پاسخ دهد. آیت‌الله

خمینی در این کتاب عقاید و اقدامات کسروی و همفکران او را به این تمییه تشبیه کرد [امام خمینی بی‌تا: ۴۵]. شدیدترین واکنش علیه کسروی و افکار او از سوی برخی از طلاب و جوانان مذهبی صورت گرفت که بعدها به نام فداییان اسلام به عرصه کشمکشهای سیاسی ایران وارد شدند. رهبری این گروه را طلبه جوانی به نام نواب صفوی به عهده داشت. او که در هنگام اشغال ایران در یکی از هنرستانهای فنی مشغول تحصیل بود بعد از اشغال به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۲۲ در نجف تحت تأثیر نگرانیهای علمای دینی نسبت به فعالیتهای کسروی و همفکران او تصمیم گرفت به ایران برگردد و کسروی را (که توسط برخی از مراجع دینی تکفیر شده بود) از ادامه کار خود باز دارد و در غیر این صورت به قتل برساند [نواب صفوی ۱۳۵۷: ۵۶].

وی با احساس تکلیف شرعی و برای دفاع از کبان دین به ایران آمد و بعد از مناظرات مفصل با کسروی، برایش مسلم شد که او هدف انحرافی دارد و حاضر نیست از این هدف بازگردد و به همین دلیل مبادرت به ترور وی کرد؛ اما موفق به قتل او نشد. سرانجام کسروی در سال ۱۳۲۵ توسط یکی از همفکران نواب به قتل رسید.

فداییان اسلام در سال ۱۳۲۷ اعلام موجودیت کردند. آنها که متشکل از جوانان مذهبی متعلق به طبقات متوسط و پایین (عمدتاً طلبه یا جوانان مذهبی شاغل در بازار) بودند از یکسو نگران تضعیف ایمان دینی و گسترش عقاید و اخلاقیات غیر دینی در جامعه بودند، و از سوی دیگر از آنچه آن را نفوذ بیگانگان و حاکمیت «نوکران اجنبی» بر جامعه اسلامی می‌نامیدند، بشدت رنج می‌بردند. چکیده اندیشه‌ها و آرای فداییان اسلام و نیز اهداف و آرمانهای آنها در مجموعه‌ای به نام *راهنمای حقایق* به قلم سید مجتبی نواب صفوی، رهبر این جمعیت، در سال ۱۳۲۹ منتشر شد. این اثر که می‌باید مبنای اندیشه و عمل هواداران این جمعیت قرار گیرد و در صورت امکان در سراسر ایران به اجرا درآید که در حقیقت تعقیب و طراحی یک آرمان‌شهر دینی می‌باشد که قرن‌ها پس از پایان دوران اندیشه‌های مبتنی بر مدینه فاضله نگارش یافته است. *راهنمای حقایق* در دو بخش جداگانه سازماندهی شده است. بخش اول تحت عنوان «ریشه‌های مفاسد خانمانسوز ایران و جهان» در چهارده بند مجزا به طرح آنچه که علت فساد و ریشه گمراهی بشر آن روزگار و به طور

مشخص جامعه ایران بوده، پرداخته است. در بخش دوم راهکارهای اصلاحی یا برنامه‌های انقلابی این جمعیت با عنوان «طریق اصلاح عموم طبقات و دستورالعمل برای شئون مختلف حکومت و جامعه» ارائه شده است.

به طور خلاصه و در یک نگاه اجمالی، این کتاب ریشه‌های مفاسد را در این اصول جمع‌بندی می‌کند [نواب صفوی ۱۳۲۹: ۱۲۰؛ ۱] گسستن ریشه‌های نورانی ایمان از حقایق؛ ۲) اجرا نشدن احکام اسلام و قانون مجازات؛ ۳) نبودن علم، فرهنگ و ترویج شهوت آموزی؛ ۴) عدم حجاب زنان؛ ۵) استفاده از مشروبات الکلی؛ ۶) استعمال مواد مخدر؛ ۷) قمار؛ ۸) رواج سینماها، نمایش‌خانه‌ها، رمانها، تصانیف، اشعار موهوم، شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز؛ ۹) موسیقی غیرمشروع؛ ۱۰) دروغ و چابلوسی و مداخله‌های فضیلت‌گش؛ ۱۱) فقر عمومی و بیکاری؛ ۱۲) فحشا، امور منافی اخلاق و عفت؛ ۱۳) رشوه‌خواری گسترده؛ ۱۴) بی‌اعتمادی فراگیر در میان اقشار ملت و حکومت نسبت به یکدیگر.

اگر بخش اول را وجه سلبی اندیشه فداییان اسلام در نظر بگیریم، بخش دوم کتاب وجه ایجابی آن است. بخش دوم کتاب *راه‌نمای حقایق* به طور کلی رویکردی اصلاح‌گرایانه دارد و به مثابه دستورالعملی برای شئون مختلف حکومت و جامعه طراحی شده است که از نگاه نگارنده آن «این دستورات باید به یاری خدا جزء به جزء عملی گردد».

نخستین موضوعی که نواب در بخش دوم به آن پرداخته است، مسأله «روحانیت» می‌باشد. کتاب بدون آنکه بیان کند روحانی کیست و چه ویژگی‌هایی دارد، از مراجع تقلید خواسته است کسانی را که فاقد صلاحیت بوده و به لباس روحانیت درآمده‌اند، معرفی و از صف روحانیان خارج کنند، امور درسی را بر اساس رشته‌های خاص طبقه‌بندی نمایند و سلامت منابر، مجامع، محافل و مؤسسات دینی را تضمین کنند و موارد دیگر.

در ادامه این کتاب برنامه‌های اصلاحی و پیشنهادی نواب را به شکلی آرمان‌گرایانه می‌خوانیم که درباره چهارده وزارتخانه موجود و نیز نقش شاه صحبت کرده است. اما در مورد چند وزارتخانه نسبتاً مفصل سخن می‌راند؛ در باب وزارت فرهنگ، خواهان حذف دروسی مانند

موسیقی که غیرمشروع بود و از تفکیک کلاسهای دختران از پسران و نیز آموزگاران آنها بر مبنای جنسیت، سخن می‌گوید. برای دبیرستانها و دانشگاههای کشور دستور العملهای علمی و اخلاقی توصیه می‌کند، رادیو، جراید و تبلیغات را بر محور دین، منافع مسلمانان و رعایت عفت اسلامی خواستار می‌شود. فعالیت سینماها را به دلیل ابتذال آنها یکسره نفی می‌نماید و پیشنهاد می‌کند اگر نیازی به فعالیت چنین مراکزی هست بر اساس دستورات دین و با جدا کردن محل نمایش زنان و مردان و بر محور موضوعات تاریخ اسلام مانند تعزیه‌ها سازماندهی شود. درباره سایر حوزه‌های تابعه وزارت فرهنگ نیز به همین ترتیب پیشنهادهای مقتضی ارائه می‌دهد. در مورد وزارت دادگستری نیز خواهان اجرای دقیق و صریح همه احکام اسلامی بویژه قانون مجازات است. وزارت کشور را متولی برگزاری نماز جمعه رسمی و عمومی در سراسر کشور می‌داند که همه اقشار تحت امامت روحانیون باید در آن شرکت کنند و خطبه‌ها نیز در رادیوها و جراید انعکاس یابد. شهربانی و امنیه باید در راه اجرای احکام اجتماعی اسلام، تمام مشروبات فحشاء و اماکن فساد را تعطیل کنند. رعایت حجاب و پوشش اسلامی را اجباری و ایجاد فواصل میان مرد و زن در اماکن عمومی را عملی سازند. برای سایر بخشهای تابعه نیز دستورهای مقتضی صادر می‌کند، از جمله پیشنهاد ازدواج موقت را می‌دهد [نواب صفوی ۱۳۲۹: ۴۰]. برای اسلامی شدن، خواهان تبدیل بانکهای رباخوار (که از عوامل بزرگ فقر عمومی و راکد ماندن سرمایه‌های مسلمانان به دست پول‌اندوزان است) به بانکهای قرض‌الحسنه می‌شود.

برای سایر وزارتخانه‌ها دستورالعمل ویژه‌ای نمی‌دهد، اما برای اسلامی شدن آنها با در واقع ظاهر اسلامی بخشیدن به آنها توصیه می‌کند که در همه وزارتخانه‌ها و نهادهای تابعه، پرچم ایران به اهتزاز درآید، اذان گفته شود، نماز به جماعت برگزار گردد و صندوقهای قرض‌الحسنه برای کمک مالی به کارکنان نهاد مربوطه ایجاد شود [نواب صفوی ۱۳۲۹: ۷۴].

از منظر این اثر، نمایندگان حق دارند فقط بر اساس دین اسلام در راه عظمت ملت مسلمان مشورت کنند و راههای مشروعی برای ارتقای ملت ایران در عرصه‌های علمی، صنعتی، اخلاقی،

اداره کشور، افزودن بر ثروت مسلمانان و... بیابند. ضمن اینکه در انجام این وظایف مقدس تحت نظر حوزه روحانیت طراز اول قرار گیرند تا از حدود شرع مقدس خارج نشوند.

فداییان اسلام در این کتاب هر چند خواهان به دست گرفتن مصادر امور توسط مسلمانان و اجرای احکام اسلام بودند؛ با وجود این، آنها در این اعلامیه به ضرورت برقراری یک نظام سیاسی خاص برای اجرای احکام اسلامی اشاره نکرده‌اند. با اینکه آنها در اعلامیه‌های خود بارها شاه و دیگر متولیان امور را غاصب و خائن قلمداد می‌کردند، ولی به نظر می‌رسد که مخالفتی با اساس نظام سلطنتی نداشته‌اند. شاه مطلوب از نظر آنها کسی بود که به حضرت محمد (ص) و ائمه هدی (ع) تاسی کند، مجری قوانین اسلام و شیعه و پیشگام در انجام شعایر و مظاهر دینی باشد. از جمله پیشنهادهاى ایشان درباره بیوتات سلطنتی این است که باید به مساجد و مأذنه‌ها و پرچمهای مذهبی مزین شود و در پایان نیز اولیای امور و دولتمردان را تهدید می‌کند که اگر هر چه زودتر به برقراری شعائر اسلامی و جلوگیری از منکرات اقدام نکنند دست به انتقام زده و تمام آنها را نابود خواهند کرد [نواب صفوی ۱۳۵۷: ۳۶-۳۱]. در مجموع، آنچه فداییان به عنوان برنامه خود ارائه دادند مزین کردن نظام اجتماعی و سیاسی موجود، به شعائر و مظاهر مذهبی بود. در مباحث و نوشته‌های آنان بر خلاف اسلامگرایانی نظیر اخوان المسلمین هیچ نشانه‌ای از ارائه نظام ایدئولوژیک منسجم دیده نمی‌شد و عمدتاً خواستار اجرای ظواهر شریعت در جامعه بودند. به قول یکی از صاحب نظران، فداییان اسلام اصولاً فاقد عده‌ای نظریه پرداز (به معنای خاص آن) [عنایت ۱۳۶۲: ۱۶۸] بودند. آنان از لحاظ سیاسی بسیار عملگرا بودند و همین خصیصه آنها را از جریان اصلی مذهبی دستگاه روحانیت متمایز می‌ساخت و حتی آنها را در مقابل یکدیگر قرار می‌داد. به احتمال زیاد یکی از دلایل تصمیم مراجع مذهبی قم از جمله آیت‌الله بروجردی در مورد بر حذر داشتن طلاب و روحانیون از دخالت در سیاست و تعیین مجازات خلع لباس برای خاطیان، نگرانی این مراجع از پیوستن طلاب به جمعیت فداییان اسلام بوده است [انخوی ۱۳۶۹: ۱۵۰]. همین عملگرایی بود که آنها را در اواخر دهه ۱۳۲۰ در حالی که گروههای کوچکی بودند به یک نیروی مؤثر سیاسی تبدیل

کرد. اقدام آنها به ترور برخی دولتمردان نظیر هژیر و رزم آرا در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۹ و در هنگام جنبش ملی شدن نفت نقش مهمی در تسریع جنبش یاد شده داشت.

در سال ۱۳۲۵ که آیت‌الله کاشانی از تبعید به تهران بازگشت جمعیت فداییان اسلام نیز وارد سیاست شدند، اما از همان ابتدا اختلافاتی در روشهای نیل به مقصود، بین جمعیت فداییان و آیت‌الله کاشانی وجود داشت. زیرا آیت‌الله کاشانی بر اساس قانون اساسی مشروطه قدم برمی‌داشت و معتقد به سیاست گام به گام بود، اما نواب صفوی در فکر دولت و حکومت اسلامی بود که قوانین اسلامی در آن جاری باشد. با این حال تا سال ۱۳۳۰ حمایت جمعیت از آیت‌الله کاشانی ادامه داشت. از سوی دیگر، ترور هژیر (۱۳۲۸) و از آن مهمتر شهید رزم آرا (اسفند ۱۳۲۹)، فداییان اسلام را در صدر اخبار آن روز قرار داد و ملی‌گراها از موجی که به طور عمده از جانب آنها ایجاد شده بود، نهایت استفاده را کردند. در نگاه کلی نمی‌توان نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام را تابع و پیرو شهید شیخ فضل‌الله نوری دانست که به دنبال برقراری حکومت مشروطه مشروعه بودند [جاسبی ۱۳۷۹ ج ۱: ۳۰۳].

با روی کار آمدن مصدق، فداییان اسلام انتظار داشتند که او خواسته‌های آنها را در زمینه اجرای احکام اسلامی از جمله ممنوع کردن خرید و فروش مشروبات الکلی، بی‌حجابی و مشارکت زنان را در امور اجتماعی، اداری و موارد دیگر برآورده کند. همچنین خواهان آزادی یکی از اعضایشان (خلیل طهماسبی) از دولت مصدق بودند که به جرم قتل رزم آرا در زندان بود. اما انتظارشان برآورده نشد و بزودی در مقابل مصدق قرار گرفتند. همین موضوع در کنار اقدام ناموفق یکی از اعضای فداییان اسلام به ترور وزیر امور خارجه مصدق (فاطمی)، موجب بازداشت نواب صفوی توسط دولت شد. ظاهراً در آن زمان رابطه فداییان و آیت‌الله کاشانی نیز خوب نبود، در هر صورت اختلاف فداییان با مصدق تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه پیدا کرد. نواب صفوی در این سال (۱۳۳۲) پس از آزادی از زندان به کشورهای اسلامی (مصر، اردن، فلسطین) سفر، طی آن در کنفرانس کشورهای اسلامی در شهر قدس شرکت کرد [خسروشاهی ۱۳۷۵: ۲۶].

مقارن با بازگشت نواب به ایران برنامه سفر حسین علا، نخست وزیر وقت، به بغداد مطرح شد تا ایران را به پیمان سنتو ملحق کند. بر اساس پیمان هشت ماده‌ای سنتو، ایران رسماً پایگاه نظامی امریکا در منطقه می‌شد تا به اسم مقابله با خطر کمونیسم از منافع امریکا در منطقه دفاع کند. به همین دلیل فداییان اسلام با انتشار اعلامیه‌ای با پیوستن ایران به پیمان سنتو مخالفت کردند و برای جلوگیری از سفر علا به بغداد و امضای این قرار داد، تصمیم به ترور وی گرفتند و در تاریخ ۲۵ آبان سال ۱۳۳۴ در حالی که حسین علا برای شرکت در مراسم ختم فرزند مرحوم آیت‌الله کاشانی در حال ورود به مسجد شاه بود، توسط مظفرعلی ذوالقدر مضروب شد. بلافاصله فرمانداری نظامی دستور دستگیری رهبر و اعضای فداییان اسلام را صادر کرد. نواب صفوی، خلیل طهماسبی، عبدالحسین واحدی و چند تن دیگر از رهبران جمعیت بازداشت شدند.

عبدالحسین واحدی، معاون جمعیت فداییان اسلام، ضمن درگیری لفظی با تیمور بختیار (فرماندار نظامی تهران) به دست وی به شهادت رسید و در ۲۷ دیماه سال ۱۳۲۴ سیدمجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد مجتبی واحدی و مظفرعلی ذوالقدر اعدام شدند و با شهادت آنان پرونده یکی از گروه‌های مهم تأثیرگذار در این دوره با حرکتی مبتنی بر ایمان مذهبی و غیرت دینی، بسته شد [جاسی ۱۳۷۹: ۳۰۳]. هر چند که عقاید و نظریات سیاسی آنها در سالهای بعد طرفداران زیادی یافت و از حرکت باز نایستاد.

در مجموع، جنبش فداییان اسلام به‌ویژه شخص نواب صفوی تأثیر فراوانی بر روحانیون انقلابی دهه ۴۰ و ۵۰ گذاشتند. اول دیدگاه‌های هر چند ابتدایی آنها که برای نخستین بار مطرح می‌شد، درباره یک حکومت آرمانی اسلامی بود پیش‌زمینه اندیشیدن روحانیون به یک حکومت جایگزین را فراهم نمود. سپس شیوه‌های مبارزه مسلحانه این گروه که توانست برای حکومت‌های مسلحانه پس از دهه ۴۰ الهام‌بخش باشد [شیخ فرشی ۱۳۷۹: ۲۲۷].

۲- حزب ملل اسلامی

از دیگر گروه‌های مذهبی دهه ۴۰ در ایران، می‌توان به حزب ملل اسلامی اشاره کرد. این گروه سعی کرد تا تشکیلات مخفی ایجاد نموده و طی یک برنامه چند مرحله‌ای با رژیم به مبارزه پردازد. در بخشی از این برنامه، مبارزه مسلحانه با رژیم پیش بینی شده بود، اما ساواک در همان اوایل کار در سال ۱۳۴۴ موفق گردید رد پای آن به دست آورده و به فاصله چند هفته، کلیه اعضای آن را قبل از انجام عملیات دستگیر کند. سید کاظم بجنوردی، رهبر گروه به حبس ابد محکوم و بقیه اعضای رهبری از جمله: محمد میرمحمد صادقی، ابوالقاسم سرحدی زاده، سید محمودی و هاشم آیت‌الله زاده به حبسهای سنگینی محکوم شدند. از متهمین این گروه حجت‌الاسلام شیخ محمد جواد حجتی کرمانی بود که به ده سال زندان محکوم گردید. از مجموع نزدیک به هشتاد نفر از دستگیرشدگان این گروه، پنجاه و پنج نفر محکوم و بقیه آزاد شدند. اعضای مرتبطین حزب ملل اسلامی مقید به اسلام بوده و اکثراً محصل یا دیپلمه شاغل بودند. به علاوه بر خلاف دیگر گروه‌ها، حزب مللی‌ها اکثراً جوان و فاقد تجربه سیاسی بودند.

این حزب بیشتر تحت تأثیر اندیشه وحدت مسلمانان قرار داشت که در این زمان از جانب شیخ محمدتقی، شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ محمود شلتوت و تعدادی از علمای شیعه در دارالتقرب تبلیغ می‌شد. از لحاظ عملی نیز بعضی از اقدامات دولتهای مسلمان عربی و احزاب سیاسی سنی و شیعه در شکل‌گیری و تکوین اندیشه تشکیل حکومت واحد اسلامی مؤثر بوده است.

اندیشه سیاسی این حزب آمیزه‌ای از اندیشه‌های شیعی و سنی جریانهای مختلف اسلامی موجود در ممالک اسلامی عرب بود. کتابها، نشریه‌ها، اعلامیه‌های احزاب گروه‌های اخوان المسلمین، حزب دعوت اسلامی، حزب التحریر اسلامی، تبلیغات شباب المسلم و اعلامیه‌های جماعت عراق در شکل‌گیری آن مؤثر بوده است. در مرانامه حزب ملل اسلامی بجز در یک اصل، اشاره‌ای آشکارا یا تلویحی به مرام شیعی نشده است تا به این طریق از پیش کشیدن بحثهای تفرقه‌انگیز بین مسلمانان - شیعی و سنی - اجتناب شود [حسن‌زاده ۱۳۷۸: ۵۲].

حزب، پیش‌بینی تشکیلات سازمانی بسیار پیچیده‌ای داشت که در رأس آن، رهبر حزب (که تأکیدی بر فقاہت آن وجود نداشت) با اختیارات بسیار قرار داشت. در واقع، حق عزل و نصب تمام مناصب حزبی بر عهده او بود [حزب ملل اسلامی ش ۲: ۲].

حزب ملل، رژیم سلطنتی را مورد حمله قرار می‌داد. همچنین آنان به‌رغم تفاوت ماهوی با نظام سلطنتی از نظام حکومت جمهوری با دلایل دیگر انتقاد می‌کردند. آنها جمهوری را به خلف وعده در اعطای آزادی به مردم و دروغ‌گویی در تبلیغاتشان مبنی بر حفظ حقوق بشر متهم می‌کردند. هدف نهایی حزب ملل، تشکیل حکومت اسلامی فراملی در کل جهان اسلامی بود، اما آنها تصویر روشنی از مبانی معرفتی و دورنمای حکومت اسلامی مورد ادعای خود ارائه ندادند بودند [آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کد پرونده ۳۶۷۵: ۱].

حکومت اسلامی حزب ملل دارای دو جنبه الهی و مردمی است زیرا قوانین را از اسلام می‌گیرد و نحوه اداره را به دست توده‌ها می‌سپارد. کادر رهبری حزب به‌رغم مخالفت‌های خود با نظام‌های دیکتاتوری و جمهوری، قواعد و چهارچوب نوینی برای انتخاب مقام رهبری در حکومت اسلامی مورد ادعایشان ارائه ندادند. شرایط و ویژگی‌های انتخاب اعضای کمیته مرکزی (به عنوان مرجع اعلاى دولت اسلامی مطلوب آنها) و رهبر، به هیچ وجه مشخص نشده بود و عزل و نصب رهبر نیز از اختیارات کمیته مرکزی که ریاست عالی آن به عهده خود رهبر بود. مجالس دوگانه، تحت عناوین مجلس مردم و مجلس بزرگان نیز وظیفه‌ای جز نظارت بر کلیه برنامه‌ها و رساندن خواسته‌های مردم به دولت نداشتند و حتی بر اساس اصل یازدهم «پارلمان دولت اسلامی مقنن قانون نبود» بلکه فقط جنبه نظارتی داشت [پیام انقلاب ۱۳۶۱ ش ۸۷: ۵۶-۵۴].

بر اساس اصل هشتم مرامنامه حزب، زنان نیز حق شرکت در انتخابات و دادن رأی داشتند و حزب حتی عضویت زنان در فعالیتهای مخفی حزبی را نیز به رسمیت شناخته و عملاً اقدام به جذب آنان کرده بودند [حسن‌زاده ۱۳۷۸: ۷۳].

نگرش حزب ملل به قدرت، نگرش تمامیت خواه و اقتدارگراست زیرا حزب ملل به دلیل دیدگاههای خاص خود، تحمل فعالیت هیچ حزب دیگری را نداشت و براساس اصل دوازدهم مرامنامه حزبی، فعالیت کلیه احزاب غیرمجاز به شمار می آید.

از آنجا که حزب ملل، داعیه حاکمیت و تسلط بر کل جهان اسلام را در سر داشت، نمی توانست برای حکومت اسلامی مرز سیاسی و جغرافیایی قائل شود. مرزهای گسترده ایدئولوژی اسلامی در حال تغییر و نوسان بود و حتی در یک دید آرمانی هدف نهایی خود را «عضویت تمام توده های جهان در حزب ملل اسلامی» [آرشیو مرکز انقلاب اسلامی کد پرونده ۱:۳۶۷۵] قلمداد کرده بود.

در مجموع حزب ملل اسلامی نیز از نوع حرکت های سیاسی - نظامی طبقات پایین و متوسط شهری بود. این حزب بر خلاف برخی از گروه های اسلامی پیش از خود همچون فداییان اسلام نه تنها متکی بر طبقات پایین سنتی جامعه نبود بلکه منبع اصلی تأمین نیروی انسانی اش، طبقات متوسط جدید و سنتی بودند و رهبران حزب تلاش می کردند افراد مستعد با گرایش های مذهبی و متعصب دینی را که مخالفتی با تفسیر های جدید اسلام نداشته باشند به عضویت در آورند.

اما کمی سن و بی تجربگی اعضای حزب سبب شد تا اعضا در عمل، موفقیتی در پیاده کردن دقیق این تشکیلات پیچیده به دست نیاوردند و به دنبال دستگیری یکی از اعضای رده پایین (مسئول کلاس)، کل تشکیلات لو رفت و اعضای آن دستگیر و به زندان های طولانی از سه یا چهار سال تا حبس ابد محکوم شوند.

۳- هیأت های مؤتلفه اسلامی

در دهه چهل، هیأت های مؤتلفه اسلامی در واقع تعدادی از هیأت های عزاداری مذهبی تهران بودند که با یکدیگر ارتباط و همکاری داشتند. گردانندگان و فعالان این هیأت ها معمولاً بازاری و دارای گرایش های سیاسی بودند و بعضاً سابقه همکاری با فداییان اسلام، آیت الله کاشانی و حتی جبهه ملی را داشتند. این نیروها در اوایل دهه ۴۰ و شروع نهضت امام خمینی و بخصوص در جریان اصلاح

لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی به صورت پراکنده با ایشان همکاری می‌کردند. هسته اولیه این گروه را سه هیأت، شامل هیأت مسجد امین‌الدوله، مسجد شیخ‌علی و اصفهان‌ها تشکیل می‌دادند که همگی از کسبه و تجار مذهبی بازار تهران بودند.

در اوایل سال ۱۳۴۲ امام خمینی سه گروه از این افراد را که عبارت بودند از: (۱) گروه مسجد شیخ‌علی با چهره‌هایی چون صادق امامی، اسدالله لاجوردی، صادق اسلامی؛ (۲) هیأت مسجد امین‌الدوله که به نام جبهه مسلمانان آزاده با چهره‌هایی چون حبیب‌الله عسگری اولادی، مهدی عراقی، علی درخشان و محمد کچونی؛ (۳) گروه اصفهانیه‌های مقیم مرکز که با یکدیگر پیوند تشکیلاتی داشتند، به پیشنهاد حاج مهدی عراقی «هیاتهای مؤتلفه اسلامی» نام نهاد. [شادلو ۱۳۷۹: ۱۵۷].

بر این اساس، شکل حرکت طرفداران امام خمینی و بویژه کسانی که جزء فعالان روز پانزدهم خرداد بودند، سیمایی تشکیلاتی‌تر به خود گرفت. شورای مرکزی این جمعیت تشکیل شد و هیاتهای مؤتلفه دارای شورایی از روحانیت شد که نقش رابط را بین هیاتها و امام خمینی ایفا می‌کردند و آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله انواری، حجه‌الاسلام باهنر و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در آن فعال بودند. تکثیر اعلامیه‌های امام، ترتیب تظاهرات، راهپیمایها، مجالس و سخنرانیهای متعدد برای طرفداران نهضت امام از جمله دیگر فعالیتهای هیاتهای مؤتلفه بود [جاسی ۱۳۷۹: ۳۶۱].

این جمعیت، در قضیه فرزند دوم طرح شش ماده‌ای ارائه شده از سوی شاه که به انقلاب سفید و انقلاب شاه و ملت معروف بود، در شکل‌گیری اعتراضات عمومی نقش اساسی علیه آن داشت. در این رابطه پس از برگزاری چند جلسه بین نمایندگان جمعیت و امام، اعضای جمعیت، نظر ایشان را درباره طرح پیشنهادی شاه جویا شدند که امام در پاسخ به این استفتاء به تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۲ به صراحت فرزند دوم را اجباری و آن را مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد قانونی مربوط به مذهب دانستند که می‌توان این اطلاعیه را سرآغاز انقلاب و واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دانست. جمعیت مؤتلفه اسلامی در عاشورای سال ۱۳۴۲ با برپایی راهپیمایهای مختلف، اعتراضات مردمی را علیه شاه شدت بخشید و پس از سخنرانی امام در بعدازظهر عاشورای ۱۳۴۲، اعضای جمعیت مؤتلفه،

بعد از اطلاع از دستگیری امام با اطلاع‌رسانی عمومی، مردم را در شکل‌دهی بر قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تشویق کردند، به طوری که برخی از اعضای برجسته این گروه برای اطلاع‌رسانی به مردم از خبر دستگیری امام، در نقاط شلوغ بازار با صدای بلند، خبر دستگیری ایشان را اعلام نمودند [شادلو ۱۳۷۹: ۳۶۱].

این عده بعد از تبعید امام خمینی یک گروه مخفی تشکیل دادند و در ابتدا همچون فداییان اسلام خواهان مبارزه مسلحانه با رژیم شاه و گردانندگان آن بودند، اما به دنبال اولین اقدام مسلحانه خود یعنی ترور نخست‌وزیر (حسنعلی منصور) در بهمن ماه ۱۳۴۳ تشکیلات آنها شناسایی و متلاشی شد. رهبران و فعالان اصلی آن دستگیر و عده‌ای به اعدام و بقیه به زندان محکوم شدند. بدین ترتیب فعالیت آنها محدود شد و گویا بعد از آن جریان اصلی، هیأت‌های مؤتلفه از شیوه‌های مبارزه مسلحانه دست کشیدند. هر چند تعدادی از افراد گروه بعدها با گروه‌های سیاسی طرفدار مبارزه مسلحانه نظیر مجاهدین خلق همکاری کردند؛ اما جریان اصلی هیأت‌های مؤتلفه همچنان به صورت مخفی و محدود به فعالیت سیاسی در چهارچوب برنامه‌های سیاسی روحانیون مخالف رژیم (به‌ویژه آیت‌الله خمینی) به فعالیت خود ادامه دادند [عراقی ۱۳۷۰: ۵۸].

پس از دستگیری اعضای اصلی جمعیت مؤتلفه در سال ۱۳۴۳ و به دلیل طولانی شدن مدت زندانی برخی از آنان (که تا سال ۱۳۵۷ در زندان بودند)، فعالیت مؤتلفه تا حدودی کاهش پیدا کرد و به صورت پراکنده در قالب فعالیتهای فرهنگی و اقتصادی (حمایت مالی بازار از مبارزان) ادامه یافت.

در مورد ایدئولوژی و مبانی نظری و فکری این گروه باید گفت که هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، کمتر از همتایان خود در جمعیت فداییان اسلام به کار احیای مفاهیم دینی و تدوین یک ایدئولوژی سیاسی - مذهبی همت گماردند. آنها صرفاً هیأت‌های مذهبی فعال در بازار (متشکل از تجار و شاگردان آنها) بودند که به فعالیتهای دینی (آموزش مذهبی از راه ارتباط برقرار کردن با روحانیونی نظیر آیت‌الله بهشتی و یا مطهری)، اجتماعی و خیریه اشتغال داشتند و در اوایل دههٔ چهل تحت تأثیر رهبری امام خمینی فعالیت سیاسی خود را آغاز کردند و پس از تبعید ایشان نیز

فعالیت سیاسی آنها به خاموشی گرایید. در واقع، از هیچ یک از اعضای مؤتلفه، کتاب و یا اثری باقی نمانده که نشان دهنده کوشش فکری آنها برای احیا، تعریف اندیشه‌های دینی، یا ارائه نوعی اسلام سیاسی باشد و شاید به دلیل همین کمبود بود که برخی از اعضای مؤتلفه هنگام اوج‌گیری فعالیتهای چریکی و مسلحانه جذب سایر گروهها از جمله مجاهدین خلق شدند و در واقع جمعیت مؤتلفه در اساس، سازمانی بسته و متشکل از نیروهایی بود که خواهان ترویج ارزشهای اسلامی خاص بودند اما مبانی فکری مستقل و منسجمی نداشتند.

۴- روحانیت مبارز

حضور آیت‌الله خمینی بعد از آیت‌الله بروجردی در بین مراجع تقلید، نقطه عطفی در تحول روابط روحانیت با دولت گردید. ایشان نقش مهمی در تشکل مراجع تقلید و اعتراض جمعی آنان در مقابله با اقدامات شبه مدرنیستی و آمرانه دولت داشت. تلاش دولت برای اجرای دکترین کندی در ایران در ابتدای دهه ۴۰، رویاروییهای جدیدی را بین روحانیت و دولت به وجود آورد. در این جریان آیت‌الله خمینی نقش محوری را در تشکل مراجع به عهده داشت. اعتراض علیه لایحه اصلاحی مربوط به قانون انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی در سال ۱۳۴۱، به دنبال آن تصمیم دولت برای انجام رفراندوم اصول ششگانه موسوم به انقلاب سفید، حمله به مدرسه فیضیه قم، تظاهرات گسترده ۱۵ خرداد و سرکوب آن توسط دولت و اعتراض علما علیه لایحه اعطای مصونیت به مستشاران امریکایی و در نهایت اعتراض علیه تبعید آیت‌الله خمینی را می‌توان از جمله این رویاروییها بین روحانیت و دولت ذکر کرد.

این اقدامات منجر به مقابله روحانیت با استبداد، وابستگی و دین‌ستیزی رژیم شد تا به همراهی امام خمینی برخیزند و موضع محکمی را اتخاذ کنند و دولت را به عنوان یک غیر محسوب و درمقابل آن خود را تجهیز نمایند [بروجردی ۱۳۷۷: ۵۶]. در این دوره موج تفکرات جدید که از یکسو ناشی از تفکر و اقدامات شبه مدرنیستی هواداران این مکتب در ایران و از سوی دیگر رشد نگرشهای مارکسیستی و الحادی بود، شرایط جدیدی را برای روحانیت به وجود آورد. هواداران

مکتب مدرنیزاسیون در ایران با حمایت از نوعی مهندسی اجتماعی خواستار حذف ارزشهای فرهنگ سنتی و از جمله ارزشهای مذهبی به عنوان مهمترین مانع توسعه در رسیدن به سرمایه‌داری در ایران بودند. آنان با گسترش آموزشهای جدید و استفاده از ابزارهای تبلیغاتی دولتی و سرکوب مخالفان، به ستیزه‌جویی با مذهب برخاستند، این اقدامات با شکل جدیدی ادامه یافت. از سوی دیگر، تحولات اجتماعی، اقتصادی و گسترش نفوذ غرب در ایران، زمینه‌ای جهت رشد جریانهای چپ مارکسیستی در بین توده‌ها و اقشار تحصیل کرده فراهم آورد که در مجموع هر دو آنها، مذهب را مورد تهدید قرار می‌داد.

مجموع عوامل یاد شده سبب شد تا بخشی از نسل جوانتر روحانیون با تأثیرپذیری از موج بیداری اسلامی جهان اسلام و در واکنش به شرایط موجود اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور خواستار یک حرکت اصلاحی شوند. این نسل نقاد روحانیون که به تدریج در دهه ۳۰ و ۴۰ ظهور کرد، موفق به شکل‌دهی یک جنبش مذهبی و ارائه تصویر انقلابی از اسلام گردید. آنها ضمن انتقاد از وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و سکوت سنگین برخی از فقهای حوزه‌ها در مقابل این جریانها و دوری جستن آنها از مسائل سیاسی، خواستار تبیین یک نظریه سیاسی جایگزین از اسلام بودند که بتواند رهایی‌بخش مشکلات جامعه گردد. اما بزودی به این نتیجه رسیدند که اگر قرار است انقلابی اسلامی به وجود آید، بدون پیدایش دگرگونیهای درونی در میان علمای دین نه تنها ظاهر نمی‌شود، بلکه در صورت موجودیت نیز سرانجام روشنی برای جامعه نخواهد داشت. به نظر آنان دشواری اصلی، نوع نگرشی بود که نسبت به دین اسلام وجود داشت، زیرا اسلامی که آنها از آن سخن می‌گفتند اسلام اجتماعی و سیاسی بود که آن را اسلام اصیل می‌دانستند.

اصولاً در دهه ۳۰ تا ۵۰ دیدگاههای مختلفی درباره نحوه برخورد با مسائل سیاسی و اجتماعی در بین روحانیون وجود داشت برخی با توجه به تجربه تاریخی و سرخوردگیهای قبلی در دوران مشروطه و نهضت ملی نفت، خواستار دور ماندن مراجع شیعه از سیاست بودند و اعتقاد داشتند که مبارزه با رژیمهای قدرتمند حاکم به نفع دین آل محمد نیست [باقری ۱۳۷۴ ج ۱: ۵۹]. برخی نیز

تشکیل هر حکومتی را در عصر غیبت نامشروع می‌دانستند و بر همین اساس اعلام کرده بودند که در سیاست دخالت نمی‌کنند [باقری ۱۳۷۴ ج ۱: ۲۵]. نتیجه این طرز تفکر، این بود که هیچ کاری در جهت تغییر شرایط موجود انجام نمی‌شد و وضعیت سکوت و سکون را از سوی مذهب‌یون ترغیب می‌کرد. در چنین شرایطی نسل جدید منتقد روحانیون، ضمن اعتراض به وضع موجود، این نظریات را به عنوان سلطه روح عافیت‌طلبی مدعیان پیشوایی دینی قلمداد کرده و خواستار تحرکی جدی از سوی روحانیون بودند. اما روحانیون طرفدار جنبش انقلاب به زودی متوجه شدند که ابتدا باید دست به تحول درونی بزنند و دیدگاه‌های غیرسیاسی از اسلام را مورد نقد قرار دهند، ضمن اینکه می‌بایست موانع درونی و فرهنگی جامعه روحانیت را مرتفع سازند. آنان با انتقاد از برخی نگرش‌های اخباریگری در حوزه‌ها، دیدگاه‌های غیرسیاسی و اجتماعی از مذهب، انتقاد از عوامزدگی روحانیت، وضعیت تدریس و برنامه‌های تحصیلی روحانیون که مرتبط با نیازهای روز نبود، خواستار تحول جدی در حوزه‌ها بودند. این گروه از روحانیون به تدریج نظریه سیاسی حکومت اسلامی را که عمدتاً دارای وجوه سلبی و ایجابی بود، تبیین کردند و آن را به عنوان نظریه‌ای متفاوت از مکاتب رقیب همچون مارکسیسم و لیبرالیسم به تصویر کشیدند.

آنان با تأکید بر اینکه همه پیامبران برای تشکیل حکومت قیام کرده‌اند و بدون حکومت، احکام اسلام اجرا نخواهد شد به ارائه تبیین آرمانهای اجتماعی اسلام به عنوان یک مکتب فکری پرداختند. همچنین اسلام را به عنوان یک مکتب و ایدئولوژی فکری مستقل که هر چند دارای وجوه اشتراک و افتراق با دیگر مکاتب رقیب مانند مارکسیسم و لیبرالیسم می‌باشد، اما دارای یک چهارچوب مستقل است، مطرح کردند. آنان انقلاب و حرکت‌های سیاسی را یک عمل عبادی (مانند نماز) دانستند و با حمایت از آرمانهایی همچون آزادی بشر (به عنوان ایجاد بستر مناسب برای رشد استعداد‌های بشری در جامعه اسلامی)، برابری، عدالت و ظلم‌ستیزی، تصویر آرمانی از جامعه اسلامی ارائه کردند و به قول برخی از علمای شیعه باید اسلام را آنطور که هست، معرفی کنند. چنین خواسته‌ای فقط با دگرگونی کامل نظام سیاسی موجود امکان‌پذیر بود. فقیه در این صورت بود که در خارج از مرزهای نظام اسلامی می‌توان گفت:

به دنیا که ما یک همچو کالای بزرگی داریم یک همچو قوانین حقوقی داریم، محتاج نیستیم به اینکه در قوانین به کس دیگری مراجعه کنیم [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲: ۳۲].

در داخل مرزهای حکومت اسلامی نیز فاجعه دوگانگی شخصیت فرد مسلمان که بر اثر حکومتهای ضد و نقیض بر زندگی او تحمیل شده است، پایان خواهد یافت [باقر صدر ۱۳۵۹: ۳۰]. آنان دریافتند که ایجاد یک تحول اجتماعی به رهبری روحانیت بدون پالایش درون جامعه روحانیت و ایجاد تحول اصلاحی در درون حوزه‌ها و فرهنگ موجود مذهبی ممکن نیست، به همین دلیل اصلاح ساختار درونی روحانیت از اولویتهای این گروه محسوب می‌شد. از جمله بلافاصله پس از فوت آیت‌الله بروجردی موجی از بحثها و نظریات جدید در مورد مرجعیت و نقش سیاسی آن از سوی برخی از علما و روحانیون جوان، نوگرا و روشنفکران مذهبی مطرح شد. در این بحثها اغلب بر ضرورت اصلاح نظام آموزشی، اداری و مالی حوزه‌های علوم دینی و پویاتر کردن فقه شیعه و تضمین استقلال اقتصادی دستگاه دینی، انطباق نظام مرجعیت با تحولات و مقتضیات علمی، اجتماعی، سیاسی و دخالت فعال مراجع دینی در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و تلاش جهت جذب مردم بویژه جوانان تأکید شد [مباحثی پیرامون مرجعیت و رهبری: ۳۴۱]. این گروه از روحانیون نقاد که نقش مهمی در تحولات بعدی ایفا کردند عمدتاً متأثر از مواضع امام خمینی بودند که تهیه مقدمات حکومت اسلامی را «شرط واجب» (نه وجوب) می‌دانستند که به تبع آن تهیه آن مقدمه نیز واجب می‌شد. بنابراین، در واقع اصلاح حوزه، مقدمه حرکت اصلاحی جامعه می‌شد [شیخ فرشی ۱۳۷۹: ۷۰]. آنان در تحلیل جنبش اسلامی، علل شکست و عدم پیروزی آن به عواملی چند معتقد بودند. از جمله: فاصله روحانیت و علمای اسلام از مسائل روز و جامعه، کید مکاران و استعمارگران، استبداد، گسستن پیوند روحانیت و استکاف آنها از حضور فعال و همه جانبه در بزنگاههای سیاسی - اجتماعی، عدم نظم در فعالیتهای آنان در صحنه و سوءاستفاده عناصر یادشده از این بی‌نظمی که در بیت و دفتر علمای طراز اول به گونه‌ای برجسته‌ای جلوه می‌کرد. در کنار این عوامل، می‌توان از قدرت بیگانگان و برنامه‌ریزی منظم آنها در ایجاد تفرقه که از عوامل شکست می‌باشد، نام برد [جاسبی ۱۳۷۹: ۳۵۸]. به منظور رفع این مشکلات، اولین تشکیلات سیاسی -

نظامی که از درون حوزه علمیه قم سربرآورد، جمعیت سرّی اصلاح حوزه بود. از جمله افرادی که مبادرت به این کار کردند می‌توان از آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، منتظری، مشکینی، ربانی شیرازی، قدوسی، مصباح یزدی و امینی یاد کرد. هدف اصلی این جمعیت بررسی اصلاح جامعه بود و اولین جلسه آن در اردیبهشت ۱۳۴۳ تشکیل شد. این جمعیت دارای اساسنامه مدون مفصلی بود که نشریات مخفی بعثت و انتقام را منتشر می‌کرد که فعالیتهای آنان در خرداد ماه سال ۱۳۴۵ لو رفت [جاسبی ۱۳۷۹: ۳۵۹]. مروری بر سخنان امام خمینی در این مقطع و مروری نیز بر کتاب مرجعیت و روحانیت به خوبی دیدگاههای اصلاحی جدید را منعکس می‌کند. برای نمونه جمعی از فضلاء حوزه‌ها در مقالاتی در کتاب مرجعیت و روحانیت به نقد وضعیت موجود حوزه‌ها، نهاد مرجعیت و ارائه راهکاری اصلاحی پرداختند. این کتاب که توسط افرادی همچون آیت‌الله محمد بهشتی، سید مرتضی جزایری، مرتضی مطهری، علامه طباطبایی، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل موسوی زنجانی در سال ۱۳۴۱ نگاشته شد، نخستین تحول مربوط به تلاش نسل جدید روحانیت جهت ایجاد و اصلاحات درونی از سوی روحانیون و توانا کردن آنها برای پرداختن به امور سیاسی و اجتماعی بود. در کنار این حرکت درونی در حوزه، بسیاری از این روحانیون دریافته‌اند که تنها راه نجات اسلام از تسلط مکتبهای فکری رقیب، مبارزه ایدئولوژیک است. یک راه این مبارزه انتشار کتابهای محققانه بود. مثلاً علامه طباطبایی در پاسخ به افراد غیرمذهبی اصول فلسفه و روش رئالیسم را نگاشت که بهترین پاسخ روحانیون به فلسفه ماتریالیستی بود.

علاوه بر این، آیت‌الله مطهری در کتاب مفصل دیگری به نام خدمات متقابل اسلام و ایران، به آن گروه از ناسیونالیستهای ایرانی که منکر خدمات اسلام به فرهنگ ایران بودند، پاسخ داد. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی در سال ۱۳۴۸ کتابی با عنوان اسرار عقوبت‌اندگمی شرقی منتشر ساخت که در آن به تمدن، فرهنگ، علوم و سیاست غرب حمله شده بود و از سوی دیگر، از آلت‌رناتیو اسلامی - شرقی دفاع نمود. مرحوم آیت‌الله طالقانی نیز کتاب اسلام و مالکیت را نوشت که در آن از اندیشه‌های اسلام درباره موضوعهای مهم اقتصادی همچون انواع مالکیت، اموال خصوصی و عمومی، بانکداری و نرخ بهره سخن رفته بود.

این کتابها که سکولاریسم، مارکسیسم، تمدن غربی، دوگانگی شرق و غرب، ناسیونالیسم ایرانی و نیز عقاید اسلامی در مورد اقتصاد و سیاست را مورد بحث قرار می‌دهد، تنها چند نمونه از نوشته‌های فراوانی است که طبقه روحانی، آنها را منتشر کرد. آنچه در گزینش این عناوین جلب نظر می‌کند قالب مدرن آنها و مناسبت موضوعاتشان است. چهره سیاسی اسلام در حال گسترش بود و از آن مهتر اینکه به یک ایدئولوژی تبدیل می‌شد (بروجردی ۱۳۷۷: ۱۳۲). نفوذ فکری روحانیت به درون نشریات مردم پسند نیز گسترش یافت. در سال ۱۳۳۷، نخستین شماره از ماهنامه *درسهایی از مکتب اسلام* در قم به وسیله انتشارات دارالتبلیغ اسلامی که سرپرستی آن را آیت‌الله سید محمد کاظم شریعتمداری به عهده داشت، منتشر شد. در مقدمه نخستین شماره این نشریه، از آن به عنوان سدی در برابر سیل فساد اخلاقی، بی‌دینی و روحیه مال‌پرستی که بر جامعه آن روز ایران، به ویژه جوانان حاکم بود، یاد شد. این نشریه به زودی جایگاه شایسته خود را در صحنه فکری ایران به دست آورد تا جایی که مطابق یک پژوهش در اواخر دهه ۱۳۵۰ / ۱۹۷۰، ماهانه پنجاه هزار نسخه از آن به فروش می‌رفت [Tehraniyan 1982]. به دنبال چاپ این ماهنامه نشریه دیگری در قم به نام مکتب تشیع به وسیله جمعی از روحانیون نقاد طرفدار امام خمینی منتشر شد. نشریه جدید در حالی که اهدافی همانند نشریه قبلی را دنبال می‌کرد، از نظر سیاسی رادیکالتر بود. این نشریه در اردیبهشت سال ۱۳۳۸ با تیراژ ده هزار نسخه کار خود را آغاز کرد و یک ماه بعد در پنج هزار نسخه دیگر تجدید چاپ شد. روحانیون و متحدان آنها برای ترویج عقاید خود در بنگاههای انتشاراتی شرکت کردند. مطابق پژوهشی که در سال ۱۳۵۵ سعید امیر ارجمند آن را نقل کرده تنها در تهران ۴۸ ناشر کتابهای مذهبی وجود داشت که ۲۶ ناشر فعالیت خود را با چاپ کتابهای مذهبی در دهه چهل آغاز کرده بودند [Arjomand 1987]. البته وسایل، منابع و فضای مساعد فرهنگی به سود نیروهای مذهبی عمل می‌کرد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که مبارزه ایدئولوژیک، روحانیون را مجبور ساخت که گفت‌وگو شفاهی را تبدیل به گفت‌وگو نوشتاری سازند تا از این طریق امکانات ارتباطی آنان، روز به روز قوی‌تر گردد (بروجردی ۱۳۷۷: ۱۴۴).

از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۰ که آیت‌الله بروجردی در رأس حوزه علمیه قم بود فاصله میان حوزه‌های علمیه و دانشگاهها کمتر شد. آیت‌الله بروجردی از اهمیت تبلیغات چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی به خوبی آگاه بود. او نمایندگانی به مصر، کویت، پاکستان، سودان و لبنان فرستاد و مرکز اسلامی را در هامبورگ آلمان بنیان نهاد. علاوه بر این، به بسیاری از فارغ التحصیلان حوزه‌ها اجازه داد که وارد دانشگاهها شوند [بروجردی ۱۳۷۷: ۱۴۴]، تا هم علوم جدید را بیاموزند و هم اسلام را ترویج کنند. اندیشه او صورت واقع یافت زیرا کسانی چون سید جلال الدین آشتیانی، محمد تقی دانش پزوه، مهدی حائری یزدی، حجت‌الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی، احمد مهدوی دامغانی، یحیی مهدوی، آیت‌الله محمد مفتاح، مهدی محقق، جواد مصلح، آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله موسی صدر و سید جعفر شهیدی جزء افرادی بودند که آموزش سنتی دیده بودند و وارد زندگی دانشگاهی شدند. این دانشوران که بسیاری از آنان نویسندگانی پرکار بودند به تغییر فضای دانشگاهها بسیار کمک کردند. کار این نویسندگان و تفسیرهای آنها بر متنهای گوناگون اسلامی موجب رونق چنین آثاری شد. ضمن اینکه آنان برای حکیمان و بزرگان مراسم بزرگداشت و یادبود برپا می‌کردند، گروههای خصوصی بحث و مطالعه تشکیل می‌دادند، نماز جماعت برپا می‌ساختند، با مخالفان خود به بحثهای کلامی، سیاسی و جدلهای قلمی می‌پرداختند و سرانجام نسل تازه‌ای از دانشجویان و آموزگاران را پرورش دادند. این پیشروان، راه را بر بسیاری از طلابی گشودند که پس از آن در مدارس الهیات در دانشگاههای جدید ایران مشغول تحصیل شدند. برگزیدگان روحانی شهرستانها نیز رضایت دادند که فرزندان خود را به محیط تازه بفرستند و زندگی تازه‌ای را پیش بگیرند. بسیاری از این افراد پس از فارغ‌التحصیل شدن به استخدام وزارتخانه‌هایی چون آموزش و پرورش و دادگستری درآمدند و به عنوان آموزگار دبستان، دبیرستان، واعظ، محضر دار و قاضی به شهرستانها فرستاده می‌شدند. بدین‌سان روحانیون در زندگی فرهنگی در حال تغییر ایران، موقعیت با نفوذی برای خود به دست می‌آوردند [بروجردی ۱۳۷۷: ۱۴۵].

جهاد آموزشی روحانیون از دانشگاهها بسیار فراتر رفت. هدف مهم دیگر، تلاش در دبستانها و دبیرستانها بود. از همان دهه ۳۰ روحانیون کوشایی چون آیت‌الله محمد جواد باهنر، آیت‌الله

محمد بهشتی، آیت‌الله محمد مفتاح و آیت‌الله مطهری به جامعه معلمان که اغلب غیر مذهبی بودند، پیوستند تا آرمان مشترک خود را در مقابله با دولت و جناح چپ کمونیسم پیش ببرند. آنها توانستند یک رشته مدارس خصوصی پسرانه و دخترانه به نام مدارس علوی و رفاه تأسیس کنند.

روحانیون در دبیرستانهای معمولی نیز رخنه کردند، زیرا غالباً در آنجا به عنوان معلم تعلیمات دینی، انشا، عربی و ادبیات فارسی استخدام می‌شدند. آنان شاگردان خود را تشویق می‌کردند که انجمنهای اسلامی تشکیل دهند تا به فعالیتهای گوناگونی چون برپایی کلاسهای تفسیر قرآن، تشکیل گروههای بحث درباره مسائل فلسفی و اخلاقی، شرکت در فعالیتهای فوق برنامه و ایجاد کتابخانه بپردازند. این فعالیتهای برای بسیاری از شاگردان جالب بود [بروجردی ۱۳۷۷: ۱۴۷].

به هر حال، مجموعه این اقدامات که توسط نسل جدیدی از روحانیون در حال انجام بود، منجر به گسترش و نشر نگرشهای جدید و عقلانی‌تری از مذهب شیعه به جوانان، روشنفکران و اقلات مختلف اجتماعی شد و تفکر اسلامی را به عنوان یک گفتمان مسلط به گفتمان‌های رهایی‌بخش، برای مردم ترسیم کرد.

این گروه از روحانیون از نظر سیاسی با طرح نظریات ضد استعماری و ضد استبدادی امام خمینی و تأکید لزوم مبارزه علیه رژیم، روحانیون میانه‌رو را نیز به رغم تمایلشان، وادار به قطع هرگونه ارتباطی با دولت کردند.

یکی از اقدامات مهم آیت‌الله خمینی در این دوران تئوریزه کردن نظریه حکومت اسلامی در تبعید بود. این بحثها بعدها در کتابی با عنوانی نظیر حکومت اسلامی و ولایت فقیه منتشر شد. در این کتاب ابتدا به ناشناخته ماندن اسلام واقعی حتی در میان علما و طلاب علوم دین اشاره شده و سپس بی‌توجهی فقها و مراجع تقلید به مباحث اجتماعی اقتصادی و سیاسی موجود در منابع اسلامی مورد انتقاد قرار گرفت. آنگاه نظام سیاسی موجود در ایران (نظام سلطنتی) ضد اسلام معرفی شده و سرانجام با اشاره به آیات، احادیث و همچنین با توجه به تاریخ صدر اسلام (دوران پیامبر) ضرورت تشکیل یک حکومت مبتنی بر احکام اسلام اثبات گشته و این عقیده که احکام اسلامی برای جامعه امروز کافی نیست، به عنوان یک نقشه استعماری رد شده است [امام خمینی

۱۳۵۷: ۶۳-۶۸]. اما نکته مهم مباحث آیت‌الله خمینی در این کتاب، نخست تأکید بر ضرورت مبارزه با حکومت فاسد موجود و تدارک انقلاب برای برپایی یک حکومت اسلامی است و دوم تأکید بر این نکته که چنین حکومتی دارای همان ولایتی است که حضرت رسول (ص) در امور جامعه داشتند و لازم است همه مردم از آن اطاعت کنند [امام خمینی ۱۳۵۷: ۶۳-۶۸].

برخی از محققان معتقدند می‌توان روحانیون را بعد از فوت آیت‌الله بروجردی به سه گروه تحت عناوین «علمای محتاط غیرسیاسی»، «روحانیون مخالف میانه‌رو» و «روحانیون مخالف تندرو» تقسیم‌بندی کرد [آبراهامیان ۱۳۷۷: ۵۸۳]. گروه نخست که شاید بزرگترین گروه بود، از علمایی تشکیل می‌شد که معتقد بودند روحانیون باید از سیاست دوری کرده، به مسائل معنوی مانند تبلیغ کلام خداوند، تحصیل در حوزه‌ها، آموزش علما و نسل آینده پردازند. این روحانیون غیرسیاسی با وجود کنار بودن از سیاست در سالهای ۱۳۵۴ - ۱۳۵۶ به دلیل تدوین و اجرای سیاستهای دولتی نامطلوب راجع به بازار و نهادهای مذهبی به عرصه سیاست کشیده شدند.

آنان می‌خواستند که رژیم را به حال خود بگذارند اما این بدان معنی نبود که رژیم هم، کاری به آنها نداشته باشد. آنها همچنین از ناتوانی یا بی‌میلی مقامات در جلوگیری از آنچه انحطاط فزاینده اخلاق عمومی قلمداد می‌کردند، ناراحت بودند [آبراهامیان ۱۳۷۷: ۵۸۳].

اعتقاد مرحوم سید احمد خمینی درباره این گروه این بود که اکثر آخوندها تا دهه ۵۰ غیرسیاسی بودند، نه با شاه مخالفت می‌کردند و نه آشکارا پشتیبان او بودند، اما ناگهان به انقلاب پیوستند زیرا رژیم در رویارویی با فساد اخلاقی و زدودن خیابانها «از بی‌بند و باریها» شکست خورده بود.

گروه دوم روحانیون مخالف میانه‌رو بودند. این گروه به رغم مخالفت با حق رأی زنان و اصلاحات ارضی و سیاستهای فرهنگی شبه مدرنیستی شاه، ترجیح می‌دادند که همچنان با شاه ارتباط داشته باشند تا از این طریق بتوانند سیاستهای حکومت را تعدیل، و در حد امکان با نفعهای پنهانی از منافع حیاتی نهادهای مذهبی محافظت نمایند. جنبه دیگر میانه‌روی گروه مورد بحث این بود که خواستار سرنگونی سلطنت نبودند بلکه فقط خواستار اجرای کامل قانون اساسی بودند. آنها

با توسل به قانون اساسی مشروطه امیدوار بودند روزی بتوانند برای اولین بار «کمیته عالی»، متشکل از پنج مجتهد را تشکیل دهند. کمیته‌ای که جهت تضمین مطابقت قوانین مصوب مجلس با شرع مقدس در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. هنگامی که شاه در سالهای ۱۳۵۴ - ۱۳۵۶ این درامد را بست و حمله و تعرض به بازار و حوزه‌ها را شدت بخشید و از طریق حزب رستاخیز برای در دست گرفتن کامل تشکیلات و نهادهای مذهبی به تکاپو افتاد، موضع نیمه انفعالی این روحانیون میانه‌رو و دیگران توجه‌پذیر بود.

سومین گروه، روحانیون مخالف تندرو بودند که درخواست حذف سلطنت و برقراری حکومت اسلامی را داشتند و می‌توان آیت‌الله خمینی را رهبر این گروه نامید که شبکه‌ای مخفی و غیررسمی از روحانیون در ایران از ایشان حمایت می‌کردند [امام خمینی ۱۳۵۷: ۹۲-۸۹].

آیت‌الله خمینی در تشریح دیدگاه خود، روحانیون غیرسیاسی و روحانیون مخالف میانه‌رو را مورد بازخواست قرار می‌دهد. وی گروه نخست را به ترک تکالیف شرعی خود و پناه بردن به حوزه‌های علمیه و پذیرفتن نظریه جدایی دین از سیاست که ثلثه استعمار است، متهم می‌کند. ایشان در انتقاد از روحانیون مخالف میانه‌رو محتاطانه عمل می‌کند. و می‌گوید که تنها راه نابودی ظلم، ستم، فساد و خیانت، یک انقلاب سیاسی اسلامی است [آبراهامیان ۱۳۷۷: ۵۸۹]. لازم به یادآوری است که در مراحل ابتدایی نهضت، خواسته این گروه از روحانیون و حتی مهمترین مخالف روحانی شاه (امام خمینی) نیز برخورد تند و رادیکال با رژیم نبود، به طوری که خود امام در سال ۱۳۴۱ در قالب نصایحی آشکار به شاه گفت: «من به شاه مملکت نصیحت می‌کنم این قوه را از دست ندهند» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱: ۱۲۱].

اما رفتارهای مستبدانه و توهین آمیز شاه نسبت به روحانیون و خشونت آشکار او در حمله به باورهای مذهبی، در نهایت، برخورد رادیکالی با وی را گریزناپذیر ساخت و گروه سوم از روحانیون را به این باور رساند که «انقلاب سیاسی اسلام» چاره کار می‌باشد. به طوری که مراجع دیگر نیز هر چند اختلاف نظرهایی در مورد نحوه تشکیل حکومت اسلامی با امام خمینی داشتند، اما در آستانه انقلاب و با تشدید اقدامات دولت، اعتراض خود را علیه استبداد و وابستگی و

دین‌ستیزی رژیم اعلام کردند که این اعتراضات را می‌توان در تحلیل محتوای اعلامیه‌های آنها در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ دید. در این سالها گسترش فرهنگ و اخلاقیات غیرمذهبی یا آنچه که از سوی رهبران و مبلغان، گسترش فساد و فحشا می‌نامیدند که معمولاً به سیاستهای رژیم نسبت داده می‌شد و همچنین تلاش دولت برای اعمال کنترل بر امور مذهبی از طریق تشکیل سپاه و دین، تغییر تقویم رسمی کشور از اسلامی به شاهنشاهی، از جمله موضوعاتی بود که در طی سالهای یاد شده به ویژه در سالهای دهه ۵۰ تشدید شده بود. با این وجود، واکنش بخش اعظمی از دستگاه دینی (مراجع تقلید و مبلغان مذهبی) به اینگونه مسائل، نه مبارزه‌جویی سیاسی و انقلابی بلکه نوعی اعتراض، مقاومت فرهنگی و اخلاقی بود که بیشتر در قالب نكوهش مظاهر بی‌دینی، فساد و دعوت مردم به پایبندی به مذهب جلوه‌گر می‌شد. چنین گفتمان اعتراض‌آمیز را می‌توان به خوبی در تشکیلات مذهبی فعال مشاهده کرد که به گونه‌ای غیرمستقیم زمینه‌های پذیرش ایدئولوژیهای انقلابی را در میان بخشی از مخاطبان این گروهها فراهم می‌کرد.

مهمترین نقطه قوت مبارزان روحانیون مخالف، تبعیت کامل آنان از امام بود، بعلاوه شماری از روحانیونی که از امام جانبداری می‌کردند اگر چه به معنای اخص کلمه آیت‌الله نبودند اما در آستانه سال ۱۳۵۶ جزء مدرسان حوزه‌های علمیه و در رده بالای هرم روحانیت به حساب می‌آمدند. این دو عامل یعنی تبعیت کامل از امام و قرار داشتن برخی از طرفداران امام در رده مدرسان حوزه‌ها، چنین نتیجه داد که اگرچه رهبری انقلاب برحسب ظاهر فاقد یک حزب و تشکیلات منجم بود، اما در عمل و در سطح کشور، شبکه‌ای از طرفداران امام همچون سازمانی نیرومند و متشکل، گردونه انقلاب را به حرکت درآوردند [زیباکلام ۱۳۷۵: ۲۸۷]. تشکل این گروه در آستانه انقلاب بیشتر شد و تعدادی از فعالان آنها، در آستانه انقلاب با ایجاد تشکیلات جدیدی به نام «جامعه روحانیت مبارز» نقش زیادی در تحولات انقلابی و همچنین مسائل بعد از انقلاب ایفا کردند.

حضرات آقا‌یان آیت‌الله خامنه‌ای، مطهری، بهشتی، باهنر، محمد مفتح، موسوی اردبیلی، جنتی، ربانی، امامی کاشانی، ملکی، طاهری خرم آبادی، واعظ طوسی، حجتی کرمانی، مشکینی،

خوئینی‌ها، هاشمی‌نژاد و موحدی کرمانی در آن به فعالیت پرداختند و ضمن برگزاری جلسات و تماسهای پی در پی، گامهای مهمی در جهت هماهنگ کردن مبارزات مردمی علیه دولت برداشتند.

جامعه روحانیت مبارز، نقش مهمی در تحکیم رهبری روحانیت در جریان گسترش انقلاب ایفا نمود. این تشکیلات که به طور مرتب با امام خمینی در ارتباط بود، علاوه بر مشاوره با ایشان، نقش بازوی اجرایی انقلاب را نیز بر عهده داشت. بویژه آنکه تعداد بیشماری از مساجد تهران همچون ستادهای کوچک فرماندهی، همه محلات را تحت پوشش قرار داده و امکان تحرک مبارزان مسلمان و نیروهای مرتبط با روحانیت را بسیار افزایش می‌داد [رضوی بی‌تا: ۱۳۵]. این تشکیلات باعث شد که روحانیون هوادار امام خمینی در راستای گسترش نهضت، منسجم شده و به سازماندهی امور بپردازند. جامعه روحانیت مبارز در تهران به هشت منطقه تقسیم می‌شد که در هر منطقه با قرار دادن یک مسجد به عنوان پایگاه، سازماندهی مبارزان همان منطقه را انجام می‌داد. در هر منطقه دو نفر رابط وجود داشت که در شورای مرکزی تشکیلات حضور می‌یافتند و هدایت مبارزه را در تهران به طور جمعی به عهده می‌گرفتند. استاد مطهری، دکتر بهشتی، دکتر باهنر، دکتر مفتاح، سمت شورای عالی شورای مرکزی این جامعه را داشتند. نظیر همین تشکل در مقیاسهای محدودتر در شهرستانها نیز دیده می‌شد.

تشکل روحانیون ایران در سال ۱۳۵۶ شکل واقعی به خود گرفت. رهبران این جریان با ارسال تلگرام به محضر امام خمینی و انتشار بیانیه‌ای در ۵ آبان سال ۱۳۵۶ نسبت به درگذشت حاج آقا مصطفی خمینی واکنش نشان دادند. این واکنش به مثابه اعلام موجودیت جریان پیشتاز روحانیت در حرکت‌های صحیح مبارزات سیاسی حوزه‌های علمیه بود [دارابی: ۱۳۷۵: ۱۰۳].

دقیقاً پس از این تاریخ، اعلامیه‌ها و نوشته‌های سنجیده‌ای از سوی روحانیت منتشر شد که حاوی رهنمودهای دقیقی خطاب به مردم بود. بررسی محتوای آنها، به خوبی نشان می‌دهد که جریان منسجمی با اهداف مشخص، مسائل و موضوعاتی را که بعضاً صبغه ترویجی و تعلیماتی

داشت، مطرح می‌کرد و شعارهای گزینش شده‌ای را با هدف جریان‌سازی سیاسی در افکار عمومی می‌پراکند که به طور حتم بحثهای بسیاری در پس این بیانیها و اطلاعیها نهفته بود. نامه‌های سرگشاده که خطاب به مراجع و آیات عظام نوشته می‌شد، یکی دیگر از شگردها و شیوه‌های روشنفکران مبارز این جریان بود. در پس این حرکت چند هدف موازی دنبال می‌شد. اول اینکه مخاطب نامه‌ها، نهادها و دستگاههای مرکزی، روحانیت و حوزه بود و در نتیجه بر اعتبار آن می‌افزود، به همین دلیل خود به خود نشان دهنده بی‌اعتباری دستگاههای دولتی و مسئولان رژیم سلطنتی محسوب می‌شد. علاوه بر این شخصیتهای والا و بانفوذ روحانیت در جریان امور قرار گرفته و به عکس‌العملهای لازم دست زدند. در میان این گروه حتی محافظه‌کارترین رجال روحانی نیز ناچار به مشخص نمودن مرزبندی خود در قبال اوضاع و شرایط سیاسی می‌شدند. در کنار همه این مسائل، بهانه‌ای برای روشنگری در میان مردم و فضا سازی سیاستهای رژیم پدید می‌آمد که به همین دلیل جریان و تشکیلات هدایت و مبارزه در میان روحانیون با امضاهایی که در ذیل بیانیها و تلگرامها و نامه‌ها بود، برای مردم مشخص می‌گردید [دارابی ۱۳۷۵: ۱۰۳].

در دوران انقلاب، جامعه روحانیت نقش بسیار مهمی را در بسیج و سازماندهی تظاهرات ایفا کرد. به طوری که معمولاً بخش عمده‌ای از برنامه‌ریزی راهپیماییها و سخنرانیها در مساجد، تهیه شعرها و در مجموع سازماندهی نهضت توسط روحانیت مبارزه انجام می‌شد. به عبارت دیگر، در حالی که بسیاری از نیروهای مخالف با مشکلاتی همچون فقدان رهبری، ضعف تشکیلاتی، عدم انسجام فکری، تفرقه و انشعابات روبه‌رو بودند؛ اما روحانیت با وجود امام دارا بودن شبکه‌هایی از روحانیون در سراسر کشور از امتیاز مهمی برخوردار بود.

به علاوه روحانیت مبارز به ویژه افرادی مانند مطهری و بهشتی به عنوان حلقه اتصال بین امام در نجف و سپس در پاریس با مردم در ایران عمل می‌کردند. هسته اصلی همه تظاهرات و راهپیماییهای سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷، مخصوصاً راهپیمایی بزرگ روز تاسوعا با استفاده از شبکه مساجد و روحانیون آنها اداره می‌شد. با نگاهی گذرا بر روزشمار انقلاب اسلامی، نقش روحانیت مبارز در برگزاری مجالس یادبود و گرامیداشت شهدا، اعلام عزای ملی، تعطیل عمومی،

برنامه‌ریزی اعتصابات، تظاهرات (بویژه در ماه مبارک رمضان و ماه محرم) و دعوت به میتینگها در راهپیماییها (بویژه برگزاری نماز با شکوه عید فطر در تپه‌های قبطریه تهران به امامت آیت‌الله مفتح و سخنرانی ایشان و دکتر باهنر و نقش برجسته این اجتماع در تشدید مبارزات ضد رژیم) به طور اساسی نمایان است [دارابی ۱۳۷۵: ۱۰۳]. در سال ۱۳۵۷ نیز جامعه روحانیت مبارز به ایجاد کمیته تنظیم اعتصابات، کمیته برپایی راهپیماییها، کمیته استقبال از امام که گروه وسیعی از روحانیون مبارز و انقلابیون را در برمی گرفت، میادرت ورزید. همچنین جامعه روحانیت مبارز نقش بسیار مهمی را در شورای انقلاب ایفا کرد به طوری که اکثر اعضای اولیه شورای انقلاب را این گروه تشکیل می‌دادند [بهشتی ۱۳۵۹: ۳].

منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه کاظم فیروزمنند، حسن شمس آدری، محسن مدیر شانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
- آرشو مرکز انقلاب اسلامی. جزوه شرح مواد تنظیمی. *یرونده حزب ملل اسلامی*.
- اخروی، شاهرخ. (۱۳۶۹). *نقش روحانیت در صحنه سیاسی ایران*.
- امام خمینی، روح الله. (۱۳۵۷). *حکومت اسلامی (ولایت فقیه)*. تهران: امیرکبیر.
- _____ . (بی تا). *کشف اسرار*. تهران: بی جا.
- _____ . (۱۳۷۸). *صحیفة امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- باقر صدر، محمد. (۱۳۵۹). *مجموعه مقالات همراه با تحول اجتهاد، سرچشمه‌های قدرت در حکومت اسلامی*. ترجمه دکتر نبوت. تهران: انتشارات روزه.
- باقری، علی. (۱۳۷۴). *مجموعه خاطرات ۱۵ خرداد، خاطرات علی حجتی کرمانی*. تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- بروجردی، مهرداد. (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و محرب*. ترجمه جمشید شیرازی. تهران: نشر فرزانه روز.
- بهشتی، محمد حسین. (۳۱ تیرماه ۱۳۵۹). *مصاحبه با دکتر بهشتی*. *روزنامه اطلاعات*.
- *مجله پیام انقلاب*. (۱۳۶۱).

- جاسبی، عبدالله. (۱۳۷۹). *تشکیل فراگیر، مروری بر یک دهه فعالیت حزب جمهوری اسلامی*. تهران: مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد.
- حسن زاده، اسماعیل. (۱۳۷۸). «تأملاتی در پیدایش و تکوین ملل اسلامی». *پژوهشنامه متین*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حزب ملل اسلامی. *الضباط شرط لازم پیروزی است*.
- خواجه سروی، غلامرضا. (پاییز ۱۳۷۴). «معارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی». *لصنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق*.
- دارابی، علی. (۱۳۷۵). «جامعه روحانیت مبارز تهران و نقش آن در تحولات نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران». پایان نامه دوره کارشناسی ارشد علوم سیاسی. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- راضی، حسین. (زمستان ۱۳۷۶). «نقدی بر مقاله نهضت خدایپرستان سوسیالیست». *سفتگو*.
- رضایی، احمد. (۱۳۵۰). *راه حسین*. بی جا.
- رضوی، مسعود. (بی تا). *هاشمی و انقلاب*. تهران: انتشارات همشهری.
- روحانی، مجید. (۱۳۷۴). *نهضت امام خمینی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۵). *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات روزنه.
- سازمان مجاهدین خلق ایران. (۱۳۵۴). *بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان*. بی جا.
- _____ (۱۳۵۹). *تاریخچه گروه‌های تشکیل دهنده سازمان*. تهران: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- _____ (۱۳۵۸). *شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران*. بی جا: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- _____ (بی تا). *تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ نما*. بی جا: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- _____ (۱۳۵۷). *تکامل*. بی جا: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- شادلو، عباس. (۱۳۷۹). *احزاب و جناحهای سیاسی*. تهران: نشر گستره.
- شیخ فرشی، فرهاد. (۱۳۷۹). *تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- *صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران (۱۳۵۷-۱۳۵۴)*. (۱۳۶۳). تهران: نهضت آزادی ایران.
- عراقی، مهدی. (۱۳۷۰). *تاسفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی*. تهران: رسا.
- علوی، محمد صادق. (۱۳۷۹). *بررسی متنی چریکی در ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران، سازماندهی و تاکتیکها*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عنایت، حمید. (۱۳۴۲). *تفکر و نوین سیاسی اسلام*. ترجمه ابوطالب صارمی. تهران: امیرکبیر.

- فارسی، جلال‌الدین. (۱۳۸۰). *زوایای تاریک*. مصاحبه جلال‌الدین فارسی با هفته‌نامه‌ی الثارات. چهارشنبه ۲۷ تیر. تهران: انتشارات روزنه.
- کسروی، احمد. (۱۳۵۶). *راه رستگاری*. تهران: پایدار.
- *میخشی پیرامون مرجعیت و رهبری*. به اهتمام جمعی از نویسندگان. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مظفر، محمدجواد. (۱۳۷۸). *اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران*. مصاحبه با عزت‌الله سبحانی. تهران: نشر کویر.
- نکوروح، محمود. (۱۳۷۷). *نهضت خدایپرستان سوسیالیست*. تهران: چاپخش.
- نواب صفوی، مجتبی. (۱۳۲۹). *راهنمای حقایق*. تهران.
- (۱۳۵۷). *جامعه و حکومت اسلامی*. تهران: دفتر بررسی‌های اسلامی و انتشارات هجرت.
- خسروشاهی، هادی. [به کوشش]. (۱۳۷۵). *فدائیان اسلام و تاریخ عملکرد اندیشه‌ها*. تهران: اطلاعات.
- *هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی*. [بیانیه].

منابع لاتین

- Arjomand, Said Amir. (1987). *Iran in Twentieth Century*: New York.
- Tehranian, Majid. (3 AGU, 10, 1982). "Communication and Revolution in Iran". *The Times*.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی